

بحران اقتصادی و هرج و مرج جهانی

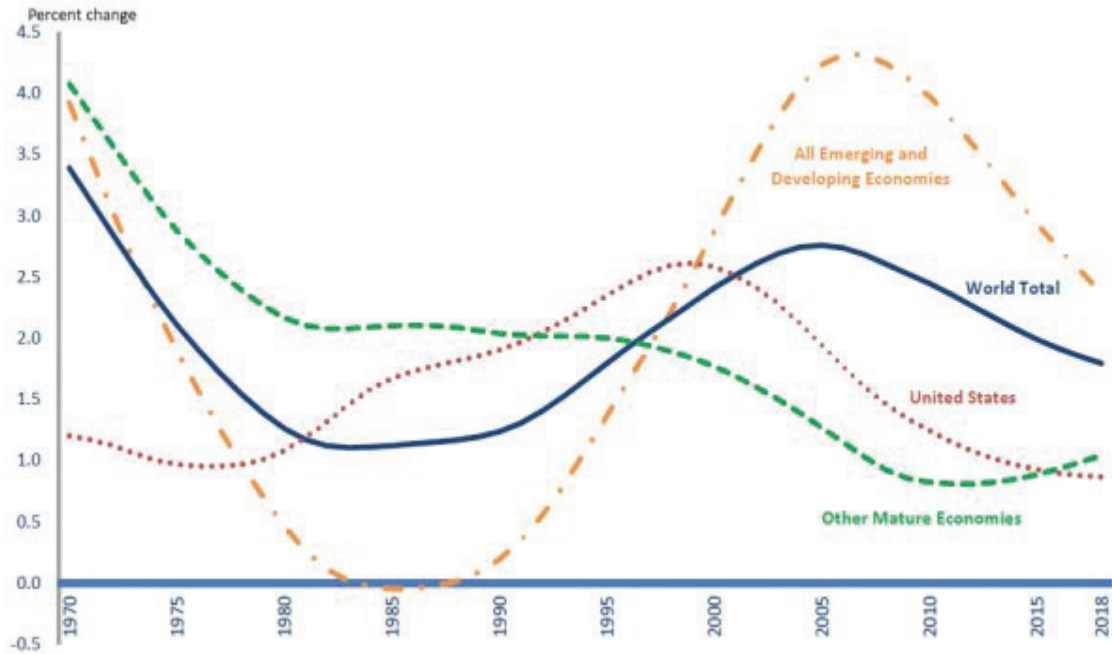
میشل هوسن
ترجمه: رامین جوان

ده سال پس از ورشکستگی بانک لیمن برادرز، هر روز با تحلیل‌های بیشتری حول دو پرسش مهم روبرو می‌شویم: چگونه این ورشکستگی رخ داد؟ آیا باز هم احتمال تکرار آن وجود دارد؟ نکته‌ی قابل ذکر اینجاست که تقریباً تمامی این تحلیل‌ها با محوریت مسائل مالی در گذشته یا در آینده شکل گرفته‌اند. دیدگاهی که در این متن نویسنده به پردازش آن پرداخته اندکی متفاوت از دیگر [اقتصاددانان مارکسیست] است. میشل هوسن در این جستار تلاش می‌کند که ریشه‌های اقتصادی این هرج و مرج جهانی را به اختصار توضیح دهد. در این راستا وی تأکید دارد که پویایی نظام سرمایه‌داری پایان یافته و سرمایه‌داری در پی بحرانی ساختاری که به نقد از ده سال پیش آغاز شده است به سوی از جهانی‌سازی سرمایه‌سالارانه پیش می‌رود که به اشکال گوناگون سبب ساز هرج و مرج و مولد پی‌درپی بحران‌های اقتصادی و اجتماعی جهان گسترخواهد شد.

سوخت نظام سرمایه‌داری به پایان رسیده

پویایی نظام سرمایه‌داری در اساس، ریشه در توانایی آن در افزایش بازده بهره‌وری یا به بیانی دیگر، افزایش حجم کالای تولید شده در یک ساعت کاری دارد. از زمان رکودهای جهانی ۱۹۷۴-۷۵ و ۱۹۸۰-۸۲، رشد بازده بهره‌وری کاهش یافته است. از عصری که بعضی آنرا Goldenen Zeitalter «عصر طلایی» مینامیدند (برای تأکید بر ماهیت استثنایی آن دوره) به عصر سرمایه‌داری نئولیبرال رسیده‌ایم، که امروزه توسط رکودی طولانی تهدید می‌شود. در طول این دوره، سرمایه‌داری توانست علیرغم کاهش رشد بازده بهره‌وری که در نمودار ۱ نشان داده شده است، نرخ سود را افزایش دهد.

نمودار ۱- رشد بهره‌وری کار



منبع: نمودارهای جمع‌بندی پایگاه جامع داده اقتصادی، هئیت کنفرانس، مارس ۲۰۱۸

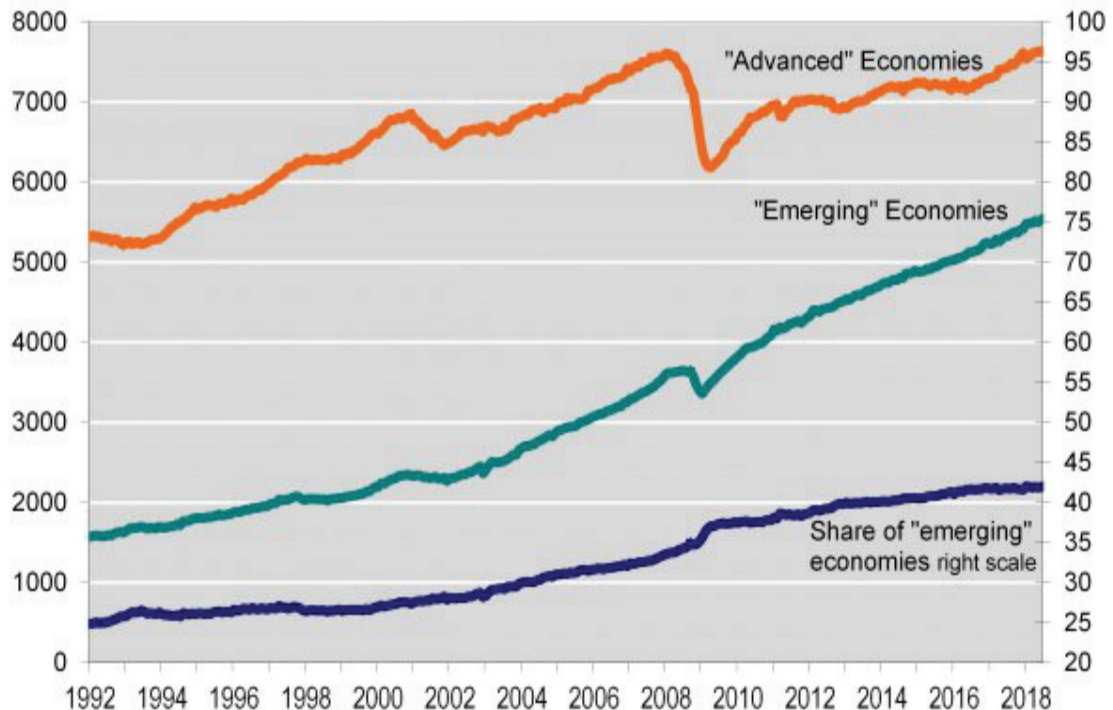
این موفقیت تنها از طریق کاهش تقریباً عمومی سطح دستمزدها - که سهم آن در درآمد روبه کاهش دارد- محقق شد. کاهش سطح دستمزدها نیز به نوبه خود حاصل مجموعه‌ای از عوامل بوده که هر کدام بر دیگری اثر گذاشته (مانند جهانی‌سازی، رشد موسسات مالی، نوآوری‌های تکنولوژیک، بدهی و...)، طوری که تفکیک اثرات مجزای هر کدام از آنها بیهوده خواهد بود. افزایش نابرابری بخشی از این مدل بوده. مدلی که عملاً نمیتوانست دوام داشته باشد. تضادهای همین مدل [اقتصادی] بود که منتهی به بحران ۲۰۰۷-۲۰۰۸ شد. جهانی‌سازی در واقع یکی از عناصر ضروری این مدل است، که در اثر بحران برخی ویژگیهای جدید پیدا کرده است.

واژگونی بزرگ

در دهه‌ی منتهی به بحران ۲۰۰۷-۲۰۰۸ شاهد ظهور کشورهای موسوم به «درحال ظهور» Schwellenländer و بخصوص چین بودیم. این «ظهور»، حاصل سازماندهی جدید نظام تولید بود، که بخش‌های مختلف آن، از از طراحی گرفته تا تولید و تحویل به مصرف‌کننده‌ی نهایی در کشورهای مختلف پراکنده شده است. این «زنجیره جهانی ارزش»، تحت نظارت شرکت‌های چند ملیتی، که همچون شبکه‌ای واقعی همه اقتصادی جهانی در اختیار دارند، ایجاد شد. امروز یک گوشه هوشمند توسط نیروی کار مستقر در چهار گوشه‌ی زمین طراحی، تولید و به بازار عرضه می‌شود.

این شکل جدید جهانی‌سازی، با ایجاد حجم عظیمی از نیروی کار ارزان‌قیمت - که فروپاشی «سوسیالیسم واقعا موجود» آن را تشدید کرد- راه فراری شد برای فرار از بحران اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰. این روند دگرگونی بزرگی را در اقتصاد جهانی ایجاد کرد. این پدیده را میتوان در شکل پراکندگی تولیدات کارخانه‌ای (به استثناء انرژی) در سطح جهان

مشاهده کرد: میزان تولید جهانی بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۸، ۶۲٪ رشد داشته است. نکته اینجاست که تقریباً تمام این افزایش تولید توسط کشورهایی که نوظهور نامیده میشوند محقق شده است. رشد تولید در این کشورها دو برابر بوده است (بیش از ۱۵۲٪)، در حالی که در کشورهای توسعه یافته، بسیار کمتر بوده است (بیش از ۱۶٪). امروزه کشورهای نوظهور ۴۲٪ از تولید جهانی را انجام میدهند، در حالی که در سال ۲۰۰۰، این رقم تنها ۲۷٪ بود (نمودار ۲). در بعضی کشورها، از جمله چین و کره جنوبی، این روند صنعتی‌سازی هر چه بیشتر از محدوده صنایع مونتاژ (پارچه و محصولات الکترونیک) بیرون آمده و به سمت تولید محصولات تکنولوژیک و کالاهای سرمایه‌ای حرکت کرده است.



نمودار ۲- تولید صنعتی جهانی: حجم تولید (میلیارد دلار ۲۰۱۰)

با این حال، بحث تضاد بین کشورهای «پیشرفته» و «نوظهور»، راه درستی برای تحلیل آنچه رخ می‌دهد نیست. در آغاز قرن بیستم، روزا لوگزامبورگ امپریالیسم را اینگونه تعریف می‌کرد: «صورت سیاسی فراشد انباشت سرمایه‌داری که خود را در رقابت بین سرمایه‌های نشان میدهد.»

بوخارین نیز نوعی «فراشد ملی‌سازی سرمایه را شرح می‌دهد، که عبارت است از شکل‌گیری نهاد اقتصادی موزون، که محدود به مرزهای ملی هستند و نسبت به هم رفتاری مخرب و غیرسازنده دارند.»

هر کشور امپریالیستی در این سیستم تلاش دارد که دنیا را فتح کند و نتیجه این بود که جنگ اول جهانی جنگی بود بین کشورهای امپریالیستی.

اما امروز نقشه‌ی کشورها و سرمایه‌ها دیگر با هم یکی نیست. در نتیجه باید تصور تقابل نعل بالنعل کشورهای امپریالیستی و کشورهای وابسته را رها کرده و درکی از اقتصاد جهانی را جایگزین آن کنیم که بر اساس منطق انکشاف ناموزون و مرکب، با هدایت شرکت‌های فراملیتی شکل گرفته است.

دولت‌ها و سرمایه‌ها

وقتی انطباق دولت و سرمایه هر چه بیشتر کم می‌شود میبایست رابطه این دو را نیز به شکلی دیگر در نظر بگیریم. مسلماً ارتباطات ویژه بین شرکت‌های چندملیتی و دولت‌های مطبوع آنها از میان نرفته و دولت‌ها همچنان تلاش می‌کند از منافع صنایع ملی خود دفاع کند. علت فاصله هرچه بیشتر بین دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی این است که بازار هدف شرکت‌های بزرگ بازار جهانی است و یکی از منابع سوددهی آنها در امکان انجام تولید در مقیاس جهانی، و به این ترتیب، حداقل ساختن هزینه‌ها و متمرکز کردن سود خود در بهشت‌های مالیاتی است. هیچ محدودیتی بر این شرکت‌ها وجود ندارد که آنها را وادار کند تا بر اشتغال در کشورهای خود کمک کنند و بازار این شرکت‌ها به میزان قابل توجهی از شرایط داخلی کشور محل فعالیتشان مستقل است. این بدان معنا است که تا جایی که شرکت‌های چندملیتی به بازارهای جایگزین در گوشه و کنار دنیا دسترسی داشته باشند رشد اندک بازار داخلی چندان مسئله‌ی مهمی برای آنها نیست. وظیفه‌ی دولت‌ها، امری که بالاخص در اروپا مشاهده می‌شود، دیگر دفاع از «قهرمان‌های ملی» (بخوانید شرکت‌های چندملیتی) نیست، بلکه تلاش برای جلب سرمایه‌ی خارجی به کشورشان است. سازماندهی جدید تولید در ابعاد جهانی، نتیجه و ساخته‌ی تصمیمات سیاسی بوده است که هدفش رفع تمامی موانع موجود بر سرراه جریان آزاد سرمایه در سطح جهانی است. این مهم از طریق نهادها و معاهدات بین‌المللی محقق شده و معمولاً در قالب برنامه‌های اصلاحات ساختاری به کشورهای مستقل خوراند شده است.

بنابراین، جهانی‌سازی به سمت نوعی درهم‌تنیدگی مناسبات قدرت در حرکت است، که نوعی مدیریت متضاد آن را شکل می‌دهد. از یک سو، دولت‌ها در عین تلاش برای تضمین عملکرد سرمایه‌داری جهانی شده تلاش می‌کنند از رتبه‌ی خود در نردبان قدرت‌های ملی دفاع کنند. از سوی دیگر، همین دولت‌ها باید بین منافع واگرای سرمایه‌هایی که روی به بازار جهانی دارند و آن سرمایه‌هایی که برای بازار داخلی تولید می‌کنند سازگاری ایجاد کرده و در عین حال تنازعات داخلی را مدیریت کنند.

امروز روابط قدرت اقتصادی حول دو محور شکل گرفته است: یک محور «عمودی» کلاسیک که بر اختلاف بین دولت‌های ملی استوار است و محور «افقی» که متناظر است بر رقابت بین سرمایه‌ها. نهادهای بین‌المللی به صورت نوعی معتمد دولت‌های سرمایه‌داری عمل می‌کنند، اما در عین حال خبری از «اولترا-امپریالیسم» و «دولت جهانی» نیست. برعکس، سرمایه‌داری معاصر از هر گونه مقررات موثر گریزان بوده، رفتاری دارد که مصداق هرج و مرج است که بین رقابت دیوانه‌وار و نیاز به بازتولید یک چارچوب عملکرد موثر و مشترک دست‌وپا می‌زند. علیرغم برخی نظریات یکجانبه‌نگر، امتیازات ویژه ملت-دولت هنوز از میان نرفته‌است. در رابطه با اقتصاد جهانی، یکی از این پارامترهای اساسی یعنی کنترل بر مواد خام همچنان به قوت خود باقی است.

کنترل مواد خام

نزاع دائمی برای دسترسی به مواد خام نه تنها هرگز متوقف نشده و سبب ساز ایجاد عدم توازن و منازعات است. وقتی از مواد خام حرف می‌زنیم، بسیاری از ما (صرفاً) به انرژی فکر می‌کنیم: نفت، اورانیم و غیره. اما باید موارد دیگری را نیز به این فهرست اضافه کرد: زمینی که مورد بهره‌برداری کشاورزی سرمایه‌دارانه، تولید برق از آب و استخراج معادن قرار دارد. مسئله دسترسی به آب نیز همیشه موضوع نزاع‌های منطقه‌ای بوده است.

جهانی‌سازی باعث بی‌ثباتی کشاورزی دهقانی شده است. چه از طریق وارد کردن سیل‌آسای محصولات غذایی به کشورها و چه از طریق تغییر زمین‌خواری. در عین حال، سرمایه‌گذاری بین‌المللی معمولاً با این انگیزه انجام گرفته که صنایع آلوده کننده را به کشورهایی منتقل کند که قوانین سهل‌تری دارند. تمامی این مکانیسم‌ها در اثر تغییرات اقلیمی اثرات مخرب‌تری پیدا کرده‌اند. به طوری که می‌توان این ایده را مطرح کرد که این جابجایی‌ها در معنای عام آن (زباله، آلودگی، گرمایش زمین، خشکسالی، بارشهای سرزمینی، محصولات کشاورزی مورد حمایت یارانه‌های دولتی، بذره‌های انحصاری، کودها، و آفت‌کش‌ها) در نهایت عامل مهاجرت‌های ناخواسته‌اند.

با این حال، در این تصویر نوعی جبرگرایی ساده‌انگارانه نیز وجود دارد که باعث می‌شود ارتباط و تاثیر سایر عوامل اجتماعی و سیاسی را نادیده بگیریم. برای مثال، این استدلال که جنگ داخلی سوریه بهانه‌ای برای پوشاندن منافع گروه‌های غول پیکر نفتی بوده، استدلالی به شدت تقلیل‌گرایانه است. اما همانطور که تحلیل درخشان دو اقتصاددان نشان می‌دهد این عامل - بعلاوه‌ی عامل فروش تسلیحات نظامی - در به روشنی وجود دارد (۸). آنها در تحلیل خود نشان می‌دهند که در دوره‌هایی که نرخ سود چهار گروه عمده‌ی نفتی (BP، شورن، اکسون موبیل، و شل) به پایین‌تر از سود متوسط بنگاه‌های بزرگ رسیده، نزاعی رخ داده است: از جنگ شش روزه‌ی ۱۹۶۷ گرفته تا جنگ سوم خلیجدر ۲۰۱۴. اگرچه نویسندگان این تحلیل می‌پذیرند «روایتی که از خاورمیانه ارائه می‌دهند بیشتر شبیه داستان است» و اینکه «مصیبت‌هایی که در این منطقه رخ می‌دهد دارای منطق خاص خود نیز هستند»، مقاله‌ای که منتشر کردند به درستی بر این ضرورت تاکید دارد که تمایل برای کنترل منابع انرژی را باید در کنار سایر عوامل موثر قرار داد.

از نفس افتادن جهانی‌سازی

اولین دهه‌ی قرن حاضر، دهه تحت تسلط محور چین/ ایالات متحده بود (بسیاری در مورد «چینامریکا» حرف می‌زدند). محوری که بر پایه‌ی منطق مکمل بودن شکل گرفته بود. امریکا با تکیه بر اعتبارمالی و استقرار، به حیات خود ادامه می‌داد به طوری که کسری خارجی از طریق بازبایی منابع مالی اضافی، بالاخص در چین، تامین می‌شد. سرمایه‌گذاری‌ها در چین به شکل سرمایه‌گذاری مشترک، باعث پویایی اقتصاد چین می‌شد. سایر کشورها نیز در این تقسیم کار بین‌المللی مشارکت داشتند: کشورهای نوظهور یا کشورهای

(کشورهای اروپای مرکزی و شرقی: دوازده کشور به شدت غیرهمگن) CECE در مقابل آلمان. در همین حین، محور اقتصادی دو سوی اقیانوس اطلس بین اروپا و ایالات متحده در حال رشد بود. این جهانی‌سازی از دیدگاه سرمایه موثر بود و تمامی تلاش‌های ایدئولوژی حاکم این بود که بر محسنات جهانی‌سازی تاکید کرده، مردم را در مورد ضرورت تطبیق با رقابت جهانی قانع ساخته و آنها را از خطر انتقال کارخانه‌ها و شرکت‌ها بترساند.

اینطور به نظر می‌رسد که دهه‌ی گذشته که با بحران ۲۰۰۸ آغاز شد به تدریج محدودیت‌های این سامان جدید را آشکار کرد. اگر هنوز برای حرف زدن درباره‌ی پایان جهانی‌سازی زود است، اما می‌توان علائم روشن از نفس افتادن آن را مشاهده کرد. رشد زنجیره ارزش جهانی نه تنها نتیجه‌ی تلاش برای کاهش هزینه‌های مرتبط با دستمزد بود، بلکه از افزایش بازده بهره‌وری در کشورهای نوظهور نیز تغذیه می‌شد. به این ترتیب کاهش سرعت رشد آن‌ها در مرکز، می‌توانست پویایی حاشیه جبران شود. یکی از پدیده‌های قابل توجه در دهه‌ی گذشته این بود که رشد بهره‌وری در جنوب، به شکل قابل توجهی کاهش یافت. در کشورهای نوظهور، «میانگین رشد سالانه‌ی بهره‌وری کل عوامل تولید» تا یک سوم کاهش یافت. از بیش از ۳.۵٪ در سالهای (۲۰۰۷-۲۰۰۰) به ۱٪ در سالهای (۲۰۱۶-۲۰۱۱) رسید (۹). بدون شک این عاملی است که می‌تواند گُند شدن قابل توجه تجارت جهانی را توضیح دهد. تا آن زمان، تجارت جهانی دو برابر تولید جهانی رشد میکرد؛ امروز هر دو با یک نرخ رشد میکنند.

یک دلیل این است که چین در حال خروج از زنجیره‌های ارزش است: «در حال حاضر واردات به منظور صادرات مجدد کمتر از ۲۰٪ از کل کالاهای صادره از چین را تشکیل می‌دهد، در حالی که این رقم در دهه‌ی ۱۹۹۰ به میزان ۴۰٪ بود. عوامل متعددی این عقب نشینی را توضیح می‌دهند: دستمزدهای بالاتر، تغییر جهت به سمت فعالیت‌هایی که تکنولوژی نقش بیشتری در آن دارد، تمایل به توزیع بهتر نتایج رشد اقتصادی و افزایش ارزش پول.» (۱۰)

اگر چین را کنار بگذاریم، حتی می‌توان از پایان دوران کشورهای نوظهور حرف زد. کشورهای بریکز (برزیل، روسیه، هند، آفریقای جنوبی) نتوانسته‌اند به میزان چین یا کره‌ی جنوبی حوزه تهیه مواد خام به سمت فراتر بروند. پیر سالمان در مورد برزیل از «بازگشت به دوران بدوی» حرف می‌زند و سایر اقتصاددانان از صنعت‌زدایی زود هنگام نوشته‌اند (۱۲). علاوه بر این، کشورهای نوظهور تحت تاثیر جابجایی‌های پیشبینی نشده‌ی سرمایه قرار دارند که باعث ایجاد بی‌ثباتی ترازهای پرداخت خارجی و ارزهای آنها می‌شود. آنچه که اخیرا در ترکیه و آرژانتین رخ داده مثال‌هایی ملموسند، اما در این رابطه می‌توان به کشورهای جنوب اروپا نیز اشاره کرد که شاهد فرار سرمایه بوده‌اند.

انفصال اجتماعی

بحران اقتصادی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ باعث آشکار شدن پدیده‌ای دیگر نیز شد. پدیده‌ای که تحت تاثیر سیاست‌های ریاضتی تشدید شده است. این پدیده انفصال اجتماعی نام دارد که نتیجه‌ی جهانی‌سازی است. پدیده‌ای که نه اسباب خوشحالی است و نه فراگیر. مطالعات متعددی، از جمله مطالعات انجام گرفته توسط موسسات بین‌المللی از جمله IMF و OECD به اثرات مخرب آن اشاره کرده‌اند که قابل توجه‌ترین آن، قطبی شدن شغل‌ها است. در تمامی کشورهای توسعه یافته، شاهد پدیده مشابهی هستیم: نرخ اشتغال در هر دو سوی طیف افزایش یافته است. شغل‌های مستلزم مهارت بالا در یک سو در حال رشد هستند و مشاغل دون نیز از سوی دیگر در مسیر رشد هستند؛ در میان این دو طیف اما طبقه‌ی متوسط از رشد بی‌بهره و فرصت‌های این طبقه برای پیشرفت اجتماعی در حال افول است. در عین حال، نابرابری درآمدها در حال افزایش است. جهانی‌سازی، تنها عامل موثر در این بین نیست و به سختی می‌توان گفت که ناممکن است که آن را از مدل کلی‌ای که شامل گسترش بازارهای مالی و استفاده از تکنولوژی‌های جدید و همینطور روابط قدرت مابین کار و سرمایه نیز هست جدا کرد.

جا دارد این نکته را یادآور شویم که نمی‌توان همه یک کشور را پیشرفته یا نوظهور نامید. بخش قابل توجهی از جمعیت جهان در بخش‌های جدا افتاده از پویسهای جهانی‌سازی سرمایه‌داری در این کشورها زندگی میکنند. بنابراین، خطوط شکاف از صورت‌بندی‌های اجتماعی عبور کرده و عامل تخریب ساختارهای جوامع می‌شوند. جایی برای تعجب نیست که اخیرا می‌بینیم مطالعات در مورد نابرابری درآمدی چند برابر شده است. برانکو میلانویچ، یکی از متخصصان شناخته شده در این زمینه (۱۳) اینگونه می‌گوید: «نابرابری درآمدی در درون کشورها در حال افزایش است. اما با برآمدن چین در ابعاد جهانی در حال کاهش است» (۱۴). گسترش نابرابری در درون کشورها «بر ثبات سیاسی ملت-دولت‌ها سایه افکنده است.»

در برابر این چالش، نهادهای بین‌المللی به اشتباه خود اعتراف کرده و گفتند بهتر این بود که منافع حاصل از جهانی‌سازی بازتوزیع می‌شد، تا تعداد بیشتری از آن بهره‌مند می‌شدند. اما این تفکر رویایی، در تضاد با یکی از عوامل موثر جهانی‌سازی است و آن شدیدترین شکل رقابت در میدان مالیات است. متوسط نرخ مالیات بردرآمد در کشورهای توسعه یافته از ۴۴٪ در اوایل دهه ۱۹۹۰ به ۳۳٪ در ۲۰۱۷ رسیده و با اقدامات دونالد ترامپ به ۲۷٪ هم کاهش یافته است (۱۵). این روندی است جهانی: میانگین نرخ مالیات بر درآمد در سطح جهان در همین دوره تا یک سوم کاهش پیدا کرده است (۱۶).

تضادی که در موردش می‌نویسیم کاملاً مشهود است: «جذابیت» کشورها برای جذب سرمایه، مستلزم کاهش پیوسته‌ی منابع مالیاتی است. درآمدهایی که در غیر اینصورت بایستی برای تعدیل اثرات جهانی‌سازی مجدداً در جامعه توزیع می‌شد تا تعداد بیشتری از منافع آن بهره‌مند شوند. این روند مستثنی کردن سود از مالیات، دروازه‌ی فرار از مالیات است که باعث کاهش بیشتر منابع دولت‌ها می‌شود: در سال ۲۰۱۵، ۴۰ درصد از سود شرکت‌های چندملیتی در بهشت‌های مالیاتی خفته بود (۱۷). در این روند، دولت اجتماعی از درون بمب‌گذاری شده و جای تعجب ندارد که روند سازگاری آن با اقتصاد جهانی با لاغر شدن آن همراه باشد. جهانی‌سازی کارکرد دولت‌ها را خنثی نمی‌کند بلکه جهت‌گیری آن را تغییر می‌دهد: دولت اجتماعی، تبدیل به یک دولت ضداجتماعی می‌شود که اولویت آن جذاب بودن برای شرکت‌ها و رقابتی بودن اقتصادش است.

افزایش عدم اعتماد نسبت به اتحادیه اروپا را می‌توان واکنشی به بحران جهانی‌سازی تعبیر کرد، زیرا جوامع اروپایی هر چه بیشتر نهادهای اروپایی را تحت تاثیر پروژه سازگاری با منطق اقتصادی جهانی در نظر می‌گیرند.

اثر ترامپ

ظرفیت ایجاد اختلال دونالد ترامپ را ظاهراً پایانی نیست، اما اقدامات اقتصادی حفاظتی او نه شیوه‌ی کارکرد اقتصاد آمریکا را در نظر می‌گیرد نه درهم پیچیدگی سرمایه را. در مورد اول باید گفت که یکی از عناصر اصلی «چینا آمریکا» این بود که به ایالات متحده اجازه می‌داد نرخ پس‌انداز خانوارها را کاهش دهد (و در نتیجه، مصرف افزایش پیدا کند) و به این ترتیب کسری تراز تجاری عظیمی ایجاد می‌شد که از طریق جذب سرمایه از سایر کشورهای دیگر از جمله چین، جبران می‌شد. با وجود این، ترامپ با کاهش مالیات، یک سیاست انبساطی را دنبال می‌کند که باعث افزایش بیشتر کسری تراز پرداختها می‌شود. یک مقاله‌نویس تندقلم در این مورد مینویسد: «اگر برنامه‌ای سری برای منفجر کردن کسری تراز تجاری وجود داشته باشد، به یقین چیزی شبیه سیاست فعلی آمریکا است.» (۱۸).

مسئله دیگری که دولت ترامپ نمی‌تواند درک کند این است که بخش عظیم تجارت جهانی شامل کالاها و خدمات واسطه‌ای می‌باشد که همانطور که مدیرعامل بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی اخیراً خاطرنشان کرده سهم آنها «تقریباً دوبرابر سهم کالاها و خدمات برای تقاضای نهایی است» (۱۹). از نظر ایشان، مسلماً مسئله‌ی اصلی، دفاع از تجارت آزاد بوده اما آنچه که برزبان آورده رنگ و بویی از واقعیت دارد. در مورد آمریکا، بخش اعظم واردات کشور مرتبط است با سرمایه‌گذاری‌های این کشور در کشورهایمانند چین و مکزیک. براساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، در سال ۲۰۱۵، آمریکا ۴۴ درصد از سهام سرمایه‌گذاری مستقیم در مکزیک را در اختیار داشت و سهم صادرات چین به آمریکا از طریق شرکت‌هایی که دارای شرکای خارجی هستند در سال ۲۰۱۴، ۶۰٪ بود (۲۰).

بنابراین، عجیب نیست که جامعه‌ی تجاری آمریکا دوتکه شده و بخش‌های متعددی نگران افزایش قیمت کالاها و واسطه‌ی اقدامات تلافی‌جویانه هستند. «نگرانی‌ها در مورد تاثیر اقدامات حفاظتی ترامپ در مجموعه اقتصاد آمریکا در حال افزایش است. اقتصادی که فعالان آن از زنجیره‌های ارزش جهانی برای پایین نگاه داشتن قیمت‌ها و بالا نگاه داشتن سودها استفاده می‌کردند، نگرانند که این امکان بزودی از آنها گرفته خواهد شد» (۲۱). این گونه است که گروهی از شرکت‌ها دادخواستی به دادگاه تجارت بین‌المللی در نیویورک تقدیم کرده اند تا به تعرفه‌ی ۲۵٪ بر واردات فولاد اعتراض کنند (۲۲). شرکت‌های پیشرو در صنعت دیجیتال نیز نسبت به محدودیت‌هایی که برای مهاجران ایجاد شده و استفاده دلخواه آنها از فرار مغزها به ایالات متحده را محدود می‌کند اعتراض کرده اند.

با این تفسیر، سیاست تاجر مسلکانه ترامپ دچار ناهمخوانی است. کسری تجاری آمریکا با این واقعیت که سپرده‌های ملی برای تامین سرمایه‌گذاری داخلی کفایت نمی‌کنند از نظر حسابداری همخوانی دارد. مسئله‌ی کسری مالی در نتیجه‌ی کاهش مالیات‌ها نیز بر شدت مشکل افزوده است. تحت چنین شرایطی، علیرغم مالیات‌هایی که بر واردات

وضع شده دلیلی ندارد که منتظر کاهش کسری تراز پرداختهای دولت آمریکا باشیم، مگر آنکه مصرف خانوارها کاهش یابد که این نیز به نوبه‌ی خود باعث کاهش رشد اقتصادی این کشور میشود (۲۳). در عمل، برای جبران کسری تراز تجاری آمریکا ضروری است که جریان سرمایه به آمریکا ادامه یابد. اما این امر با این فرض قابل تحقق است که نقش دلار به عنوان یک ارز مرجع، به چالش کشیده نشود. با این حال، اگر تامین‌کنندگان مالی آمریکا دیگر مایل به حفظ دارایی‌های دلاری خود نباشند، چه به دلیل کاهش نرخ برابری ارز یا به دلیل اقدامات خصمانه‌ای که بر علیه آنها صورت می‌گیرد، وضعیت فعلی آمریکا با تهدید روبرو خواهد شد. اقدامات ترامپ باعث نگرانی اروپا و در نتیجه محور دوسوی اقیانوس اطلس نیز شده است. برای مثال هنگامی که ترامپ معاهده TAFTA (مشارکت سرمایه‌گذاری و تجارت دو سوی اقیانوس اطلس) - که یکی از اهداف آن تقویت ارتباط بین آمریکا و اروپا به منظور کنار زدن چین بود- را ملغی کرد، بر شدت نگرانی اروپائیان افزود. (۲۴)

آزایش جدید چین در میدان



درحالی که ترامپ مصمم است محور آمریکا-چین را پایان دهد، چین نیز مسیر جدیدی را در اقتصاد خویش پی گرفته که بر اساس سه اصل مشخص شده است: اولین آنها تمرکز مجدد اقتصادش بر بازار داخلی است که به تدریج درحال انجام آن است. در دومین اقدام، حکومت چین بر آن است که با برنامه‌ی جاه‌طلبانه‌ی «ساخت چین ۲۰۲۵» (Made in China 2025) سطح کیفی تولید داخلی را افزایش دهد. اصل سوم اینکه چین در حال توسعه پروژه «یک کمربند، یک راه» است. این برنامه‌ی عظیم توسعه‌ی زیرساخت، تقریباً ۱ تریلیون دلار هزینه دارد و بیش از ۶۰ کشور را دربر می‌گیرد. این «کمربند» چین را از راه زمینی و از طریق آسیای مرکزی و روسیه به غرب اروپا متصل می‌کند و پروژه‌ی «جاده» امکان دسترسی چین به آفریقا و اروپا را از طریق دریای چین و اقیانوس هند فراهم می‌سازد. (۲۵).

از نظر برانکو میلانویچ این یک پروژه‌ی توسعه‌ی واقعی است که از الگوی اجتماع واشینگتنی که معتقد است «کافی است خصوصی سازی شود، مقررات اضافی حذف شود، قیمت‌گذاری و تجارت خارجی آزاد شوند؛ از این طریق شرکت‌های خصوصی فرصت عرض اندام پیدا خواهند کرد و توسعه خودبه‌خود رخ می‌دهد» برش میکند (۲۶). نمی‌توان این ارزیابی خوش‌بینانه را به سادگی پذیرفت، زیرا ریسک عظیم مالی‌ای که بر کشورهای دخیل در پروژه از جمله پاکستان و سریلانکا که با مشکل «بدهی سنگین دولت» روبرو هستند تحمیل می‌کند را دستکم می‌گیرد. علاوه بر این بدون شک این پروژه فرصتی است برای چین تا تسلط خود بر کشورهای مشارکت‌کننده در آن را، در مناطقی که برخی آن را «امپریالیزم جدید چینی» مینامند، افزایش دهد (۲۷). با این حال، نمیشود منکر شد که این «جاده‌ی ابریشم

جدید» و برنامه‌ی «ساخت چین ۲۰۲۵» موجب تجدید آرایش اقتصاد چین شده و همچنین ساختار اقتصاد جهانی را متاثر خواهد ساخت. OECD کاملاً از این امر آگاه است و در این مورد ابراز نگرانی کرده، با تأکید بر این نکته که چین در انجام کارها به تنهایی محدودیت‌هایی دارد و بایستی از مشارکت کشورهای OECD در این مسیر بهره بگیرد. این امر مستلزم افزایش «نقش بازار» و «تقویت حق مالکیت و رقابت» است (۲۸).

پوپولیسم: میراث حقیقی بحران مالی

امروز، نظم جهانی پیش از بحران مالی، توسط نیروهای راست افراطی - و به قدرت رسیدن آنها - که منتقد جهانی - سازی هستند و بحران مالی به رشد آنها دامن زده است، به چالش کشیده شده است. مقاله‌نویس تایمز مالی می‌نویسد: «پوپولیسم میراث حقیقی بحران مالی جهانی است» (۲۹).

مسئله بایستی در مورد استفاده از نگاه مکانیکی هشیار باشیم. برای مثال، کشورهایی که بیش از بقیه تحت تأثیر ریاضت اقتصادی قرار داشته‌اند (مانند یونان، اسپانیا، پرتغال) کمتر از کشورهایی که راست افراطی هم اینک در آنها روی کار است مانند ایتالیا، اتریش، مجارستان، و لهستان در معرض عروج راست افراطی قرار دارند. موج مهاجران در چند سال گذشته در این میان نقشی عمده داشته، اما تأثیر آن در کشورهای مختلف، یکسان نبوده است. به طور کلی نئولیبرالیسم و بیگانه‌هراسی دو عامل اصلی هستند اما نسبت آنها در کشورهای مختلف متفاوت است.

یک مطالعه‌ی جالب در مورد عوامل تأثیر گذار بر رای بریتانیایی‌ها به نفع برگزیت (۳۰) در این رابطه قابل ذکر است. نویسندگی مطالعه، بحث خود را با کاهش هزینه‌های اجتماعی بین سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ در انگلستان شروع می‌کند. این هزینه‌ها به طور میانگین ۲۳.۴٪ بود، اما میزان آن در مناطق مختلف به شدت متفاوت بود (بین ۴۶.۳٪ تا ۶.۲٪). بر اساس این ارقام می‌توان یک نقشه‌ی ریاضت برای انگلستان رسم کرد که قابل انطباق با نقشه‌ی رای حزب UKIP راست افراطی (حزب استقلال انگلستان) است و با رای سال ۲۰۱۶ به برگزیت مطابقت دارد. این دو رابطه تنگنگی دارند و نویسندگی بر اساس مقایسه‌ی این دو نقشه ادعا می‌کند در صورتی که ریاضتی در کار نبود، خروج از اتحادیه‌ی اروپا در انگلستان رای نمی‌آورد. با این حال مسائل، پیچیده‌تر از این است. از جمله اینکه کاهش هزینه‌های اجتماعی در مناطقی که مدل نئولیبرال بیشترین اثر را بر آنها گذاشته (صنعت‌زدایی، بیکاری و قطبی شدن مشاغل) بیشتر بوده است. با این توصیف، عوامل موثر پیچیده‌تر از آن چیزی هستند که نویسندگی خاطر نشان کرده. برای مثال نویسندگی مقاله اشاره‌ای به عامل مهاجرت نمی‌کند اما بیگانه‌هراسی در کمپین حمایت از برگزیت نقش مهمی داشته است.

مطالعه‌ای که اخیراً انجام شده (۳۱) داده‌های اقتصادی و انتخابات را مورد بررسی قرار داده و نتایج آنرا با نتایج اعلام شده توسط «بررسی اجتماعی اروپا» (مطالعه‌ای در مورد نظرات شهروندان) مورد مقایسه قرار داده است. مطالعه‌ی مورد نظر اینگونه نتیجه‌گیری می‌کند که «مناطق که شاهد نرخ بیکاری بالاتر بوده‌اند، مخالفت بیشتری با مهاجرت از دیدگاه اقتصادی دارند». بحران مالی باعث «تغییر نظر اروپائیان در مورد تأثیر مهاجرت بر اقتصاد شده است، این تغییر در مورد کسانی که بیشترین تأثیرات منفی را از جهانی‌سازی و پیشرفت‌های اجتماعی تجربه کرده‌اند، شدیدتر بوده است.» بر این مبنای، نویسندگان مقاله تفاوتی بین عوامل فرهنگی و اقتصادی پوپولیسم قائل شده‌اند: نتایج مطالعه، موید این نکته است که مخالفت با مهاجران بیشتر دارای ریشه‌ی اقتصادی است تا فرهنگی. هیچگونه همگرایی بین بیکاری و درک نقش مهاجران در زندگی فرهنگی کشور میزبان وجود نداشت. به نظر می‌رسد که احزاب راست افراطی «مبنای اقتصادی» مخالفت با مهاجران را تبدیل به مخالفت «فرهنگی» و تأکید بر بیگانه‌هراسی کرده‌اند.

ولفگانگ استریک تضاد جدیدی بین تفاسیر احزاب چپ و راست از مهاجرت را مورد تاکید قرار می‌دهد که به نظر وی متعادل بر تضاد سنتی چپ - راست بین نیروی کار و سرمایه است (۳۲). در نهایت، پاتریک آرتوس تلاش می‌کند که «مشکلات اجتماعی» کارگران در کشورهای OECD را درک و با استفاده از سه عاملی که کارگران با آن روبرو هستند، آن را توضیح دهد: «صنعت‌زدایی و دوقطبی سازی بازار کار؛ کاهش ظرفیت دولت‌ها برای تامین هزینه‌های تامین اجتماعی؛ کاهش سهم دستمزدها همراه با رقابت دستمزدها؛ تقاضای بیشتر برای بهره‌وری سرمایه» (۳۳).

دوران سخت

تصویر اقتصادی جهان، ده سال پس از بحران بزرگ مالی همچنان ناامید کننده است: اتحادیه‌ی اروپا زیر بار برگزیت و رشد راست‌افراطی تکه تکه شده: منطقه یورو چند پاره شده؛ بسیاری از کشورهایی که تصور می‌شد اقتصادهای نوظهور هستند، تحت تاثیر جابجایی‌های شدید سرمایه قرار گرفته‌اند؛ بدهی‌ها، و بالاخص بدهی‌های بخش خصوصی، همچنان در حال رشد هستند؛ سهم کسانی که در خلق ثروت نقش داشته‌اند از ثروت خلق شده تقریباً همه جا روبه کاهش است و نابرابری رو به گسترش؛ دولت رفاه به دلیل رقابت برای کاهش مالیات در معرض نابودی است و بسیاری علائم منفی دیگر.

تاثیرات این بحران نه تنها در طول زمان کاهش نداشته، بل شدت نیز یافته است. علت اصلی این روند آن است که هیچ مدل جایگزین برای مدلی که ده سال پیش به بحران منتهی شد، ارائه نشده که مورد پذیرش آلیگارش‌های جهانی باشد. تمامی اصول سامان اقتصاد جهانی به تدریج در حال فروپاشی هستند، بالاخص تحت تاثیر اقدامات ترامپ. تنها چین است که برنامه‌ای هماهنگ برای بازسازی بخشی از اقتصاد دنیا در جهت منافع خود دارد.

در این شرایط، بسیاری مفسران بروز بحران دیگری را پیشبینی می‌کنند (احتمالاً برای جبران خطای خود در عدم پیش‌بینی بحران پیشین) در حالی که کسی نمی‌تواند منشاء شروع بحران را معرفی کند. اما نگرانی اصلی این است که هیچ توانی باقی نمانده است. گردون بروان، نخست وزیر انگلستان در زمان بروز بحران، این ترس را به خوبی بیان می‌کند: «وقتی که بحران بعدی رخ دهد، خواهیم دید که دیگر راه فرار مالی و پولی و اراده‌ی استفاده از آن وجود نخواهد داشت.» و او شاید به نگران کننده‌ترین مسئله نیز اشاره می‌کند و آن اینکه «همکاری لازم در سطح بین-المللی رخ نخواهد داد» (۳۴).

ابزارهای همکاری بین‌المللی قوت خود را از دست داده یا توسط قدرت حاکم به حال خود رها شده‌اند. دیگر برای جهانی‌سازی راهبری وجود ندارد. حتی اگر نخواهیم از ضرورت حرکت به سوی مدل توسعه جدیدی صحبت کنیم، تغییرات اقلیمی به تنهایی نیازمند همکاری در ابعاد بین‌المللی است. اما بی‌نظمی حاکم بر اقتصاد جهانی، سیاستهای مخالف با سرمایه‌گذاری در بخش عمومی، و بدون شک منطق درونی سرمایه‌داری، همگی باعث میشوند که چشم‌انداز همکاری بین‌المللی در به شدت تیره و تاریک باشد.

[1] Michel Husson, « Le ralentissement de la productivité mondiale », note hussonet n°126, 17 septembre 2018

(<http://hussonet.free.fr/confboard.pdf>).

[2] Michel Husson, « Dix ans de crise... et puis Macron », À l'encontre, 25 août 2017,

(<http://alencontre.org/europe/france...>).

[3] Source: CPB World Trade Monitor (<https://www.cpb.nl/en/data>), cf. Michel Husson, « Les nouvelles coordonnées de la mondialisation », note hussonet n°125, 16 septembre 2018

(<http://hussonet.free.fr/cpb18.pdf>)

[4] Rosa Luxemburg, *The Accumulation of Capital*, Verso. London, 2015.

[5] Nikolai Bukharin, *Imperialism and World*

Economy (<http://digamo.free.fr/bukh16.pdf>).

[6] Michel Husson, « L'accaparement des terres, entre Monopoly et colonisation », *L'Humanité-Dimanche*, 9 août 2018

(<http://hussonet.free.fr/land818hd.pdf>).

[7] Nicolas Sersiron, « Les transferts négatifs sont les causes des exils forcés », CADTM, 22 août 2018 (<http://www.cadtm.org/Les-transferts...>).

[8] Shimshon Bichler and Jonathan Nitzan, “Energy Conflicts and Differential Profits: an Update”, October 2014

(<http://pinguet.free.fr/bichler1014.pdf>).

[9] Amandine Aubry et al., « Le ralentissement de la productivité dans les pays émergents est-il un phénomène durable ? », *Trésor-Eco* n° 225, juillet 2018 (<http://pinguet.free.fr/teco225.pdf>).

[10] Christine Riffart et Alice Schwenninger, « La Chine se normalise et son commerce devient ordinaire », OFCE, 12 juillet 2018

(<https://www.ofce.sciences-po.fr/blo...>).

- [11] Pierre Salama, *Les économies émergentes latino-américaines*, Armand Colin, 2012.
- [12] Fiona Tregenna, "Deindustrialization and premature deindustrialization", in E. Reinert et al. (eds.) *Elgar Handbook of Alternative Theories of Economic Development*, 2016
(<http://pinguet.free.fr/tregenna2016.pdf>).
- [13] Branko Milanovic, *Global Inequality. A New Approach for the Age of Globalization*, The Belknap Press of Harvard University Press 2016
(<http://pinguet.free.fr/branko16.pdf>).
- [14] Branko Milanovic, "Changes in the global income distribution and their political consequences", Oslo, August 2018
(<http://pinguet.free.fr/brankoslo.pdf>).
- [15] Patrick Artus, "Why tax competition is done by taxation of corporate profits and not by other taxes" August 28, 2018
(<http://pinguet.free.fr/flas18924.pdf>).
- [16] « Les taux d'impôt sur les sociétés dans le monde », *La Lettre Vernimmen*, n° 159 mai 2018
(<http://pinguet.free.fr/verni159.pdf>).
- [17] Thomas Torslov, Ludvig Wier, Gabriel Zucman, "The Missing Profits of Nations", vox.eu, 23 July 2018 (<https://voxeu.org/article/missing-p...>).
- [18] Phil Levy, "President Trump's 'Secret Plan' To Grow The Trade Deficit", *Forbes*, August 13, 2018
(<https://www.forbes.com/sites/phille...>).
- [19] Agustín Carstens "Global market structures and the high price of protectionism", Bank for International Settlements, 25 August 2018
(<http://pinguet.free.fr/bis818.pdf>).
- [20] Mary E. Lovely, Yang Liang, "Trump Tariffs Primarily Hit Multinational Supply Chains, Harm US Technology Competitiveness", Peterson Institute for International Economics, May 2018

(<https://piie.com/system/files/docum...>).

[21] James Politi, "US tariffs see small businesses plead for mercy as trade war bites", *Financial Times*, August 24, 2018 (<http://pinguet.free.fr/politi818.pdf>).

[22] Elsa Conesa, « Acier : des industriels américains attaquent les surtaxes de Trump », *Les Échos*, 27 juin 2018 (<https://www.lesechos.fr/27/06/2018/...>).

[23] Michel Husson, « Les limites (comptables) de Donald Trump », note hussonet n°123, 28 août 2018 (<http://hussonet.free.fr/trumplimit.pdf>).

[24] Michel Husson, « Pourquoi il faut bloquer le Transatlantic Free Trade Area (TAFTA) », A l'encontre, 26 novembre 2014 (<http://alencontre.org/ameriques/ame...>).

[25] Faseeh Mangi, "China's Vast Intercontinental Building Plan Is Gaining Momentum", Bloomberg, April 9, 2018 (<http://pinguet.free.fr/chinabelt418.pdf>).

[26] Branko Milanovic, "The west is mired in 'soft' development. China is trying the 'hard' stuff", *The Guardian*, May 17, 2017 (<https://www.theguardian.com/global-...>). In a tweet, Milanovic adds this caustic comment: "I think that China is offering something concrete (roads, railways, bridges), while the European Union is offering interminable conferences devoted to the latest fashionable theme, where the EU's consultants pocket the EU's money".

[27] Alice Jetin-Duceux, « Les stratégies de la Chine à l'étranger », CADTM, Juin 2018 (<http://www.cadtm.org/Les-strategies...>). Robin Lee et al., "China's Overseas Expansion: An Introduction to its One Belt, One Road and BRICS Strategies", February 2018 (<http://pinguet.free.fr/chinaobor218.pdf>).

[28] OCDE, Business and Finance Outlook, 2018 (https://mega.nz/#!so5XGSDa!uqH_4D7n...).

[29] Philip Stephens, "Populism is the true legacy of the global financial crisis", *Financial Times*, 30 August 2018.)

[30] Thiemo Fetzer, "Did Austerity Cause Brexit ?", University of Warwick, June 2018 (<http://pinguet.free.fr/fetzer2018.pdf>). Many studies seek to establish a link between austerity and the progress of the far right. One of them is devoted to the rise of Nazism in Germany (Gregori Galofré-Vilà et al., 2017 : <http://pinguet.free.fr/nber24106.pdf>). Others deal with contemporary Germany (Christian Dippel et al., 2015: <http://pinguet.free.fr/nber21812.pdf>), the United States (David Autor et al., 2017 : <http://pinguet.free.fr/nber22637.pdf>) and Sweden (Carl Melin et Ann-Therése Enarsson, 2018: <http://pinguet.free.fr/enarsson418.pdf>).

[31] Yann Algan, Sergei Guriev, Elias Papaioannou, Evgenia Passari, “The European Trust Crisis and the Rise of Populism”, BPEA Conference Drafts, September 7–8, 2017 (<http://pinguet.free.fr/algan917.pdf>).

[32] Wolfgang Streeck, “Between Charity and Justice: Remarks on the Social Construction of Immigration Policy in Rich Democracies”, *Culture, Practice & Europeanization*, 2018, Vol. 3, No. 2 (<http://pinguet.free.fr/streeck2018.pdf>).

[33] Patrick Artus, « Les évolutions inexorables des économies créent le malaise social », *Flash CDC*, 24 août 2018 (<http://pinguet.free.fr/flas18915.pdf>).

[34] Gordon Brown, “We are sleepwalking into another financial crisis” BBC, 13 September 2018 (<https://www.bbc.com/news/business-4...>).